

الدم المهرابى في فراوتك والثار المسفوك للتلو
 في مناهجك والاجسام المشرقة على التراب في
 محبتك والاكباد المستديرة للسريرام في صباياك
 والقلوب المشبكية بالسنان في طاعتك والارواح
 المقطوعة بالاسام في عبوديتك والاجساد المخرقة
 بالنيران في غيبتك هذا ما جوت به يا الهى عند
 صدور ارواحهم الى ملكوت تعديك وعروج نفوسهم
 الى جبروت تنزيهك اى رب اغفر لى قلوبى
 فيوضات العطاء عنهم وعن ذنوبهم واشرح صدورهم
 بنفحات حبهقت من مدائن قلوبهم ولور وجهى بانوار
 سلعت من جوههم طرغيا على التراب شهيدا
 بين الورى قتيلا مجدلا على الترى مستقطع

الاضواء

الاغصاء اربا اربا لافوز بما فازوا وانود بما
 لادوا واشرب الكأس انضاجه بالاطراف
 كما شربوا وانال مانالوا ما اعلى يا ابي ستم الردى
 في حبك وما الذا من الفناء في سبيلك كانه
 قر الشمول من يد يدع الشامل بين حياض و
 رياض وجمال اللهم بارك على بركاتهم وارزني
 تحيتهم واحشني معهم تحت اواك وادفني
 في زمرةهم في جنة لقاءك وانسني بما لهم في
 صدقة عطائك انك انت الموفق المعطي
 اكريم الرحمن المنان ع ع

هو الله اعني
 جناب الامير آقا عبيد الله الابرار عبيد الله

هو الابرار

اي مبتك بعزوه وثقى اكر يداني كه بچه لاط اعناتي

طوطی و بچه الطایف مخصوص البته پروایا و پروا
 نمائی و باسروش عنایت همراز کردی ساعت پنج
 از شب است و این عبودر مقام خضر که دانسته چهل
 کرم در حیفه واقع ساکن بیاد و ذکر تو مشغول و در دم
 و بکارش این مسطور بالف بقیوت و قدرت خود
 میثاق کریمت بر بند تا متوجه این منتر لرلین دانای
 و راجح نمائی و اهل شبهات و اشارات را رادع کردی
 چه که ارباب اقتدان و امتحان در اشد مهیا است
 و عقل حیران که چگونه با وجود این پیمان و ایمان الهی
 که در کل الواح در بر مذکور و با اثر قلم اعلا مخصوص ابواب
 تاویل مفتوح و با فکران چند در صد تو این تضعیف
 مشغول یک گوید بالواح و آثار باید مراجعت نمود و قلم

اگر نقر صبر را نامحض و مقصدهش از این قوال بقر
 کتاب نندند بلکه مراد باطلش اینکه اقتیاج بمبین منبرش
 دیگری گوید که جمال مبارک کل اغنی فرمودند یعنی اقتیاج
 بمقر امرنه و دیگری گوید که عصمت مختصن بحال
 مبارکست یعنی مقر امر بار التمدود الخ است
 دیگری گوید غلو نموده مرادش اینکه تمک شده
 لازم نیست بار از این قبیل شبهات و اشارات
 بسیار عنقریب بان دیار نیز خواهد رسید لوح مسته
 شداد کفایت است و اهل بصیرت را وسیله
 هدایت تا هیچ امری در عهد و میثاق فتور نیارند
 و چون بنیان از زبر حدیث ثابت و راسخ مانند عنقریب
 به قدرت نفوس خلق نمایه که آیت های کردند و آیت

ثبوت و رسوخ در عهد و میثاق است حامی بیان شوند و
 رادع تر لرلین الایمان از فضل و عنایت جنان مبارک
 روحی ناجبانه الفدا امیدوارم که تو یکا از آن شش
 باشی والبهاء علیک و عن کل ثابت غایب ان الله
 ساع

هو الله

ای آباء الرحمن از الطاف و عنایت جمال قدم روحی
 له الفدا امید است که هر یک از آن آباء الرحمن مبارک
 موقده آتیه چنان شعله بریزد که بگارت حبه الله
 جهانیرا روشن نماید و بنطق فسیح و لسان بلبل و
 تابدات روح القدس چنان از جوهر تبیان بیان نماید
 که فیض او حکما و عرفای من علی الارض حیران بمانند
 و لمیس ذلک علی الله بغیر ذی ای آباء الله ز تجرید ملکوت

ابھی نمائید ولفطاع از ماسوی تثبت بذیل اہدیت
 کنید و تو تسلع بعد و پیمان رب مجید شما اوراق
 ہایتید و انما شجرہ عنایت در ظل کلمہ توتیہ مستظلیہ
 و در بحر مہبت حضرت اہدیت عین رحمت ناظر
 بشماست و سحاب مہرت فائض بہ شما سجا عفو
 کہ چون شعلہ طور است موج عظیم است کہ از بحر
 قدیمیت نینم عنایت است کہ از مہبت لطف
 حضرت اہدیت است رشحات ابر احسانت
 کہ در نزولت طہفات حیاض رحمت بہت کہ
 در طہور و بردار است پس مہبتی نمائید تا از فیض
 ملکوت محروم نہ گردید و در ظل کلمہ رحمانیت محسوس شود
 و در رضای حب و عشق جمال قدیم و نور عظیم سبب

برایند تا گوی سبقت و پیشی را از میدان برابند و
 البهاؤ علیکن یا ایا و الله ع ر ع

هو الله

ای ائمه الله محزون مباش دلخون مباش بغایت
 جمال قدم روحی لاقبانه الفدا خوشنود باش آن بنده
 درگاه جمال مبارک خوش نخت و سعید بود و خوش
 طالع و عبه منیب در ظل عنایت مدت حیات
 آرمیده و از جام موهبت نوشیده و بمقصود عالم
 رسیده عاقبت با کمال تصنع و ابتهاج باقی اعلا
 نمود دیگر چه موهبتی عظیم از اینست اگر کسی بکین
 حالتی از این عالم برود حتی است نه مرده جان یافته
 نه جان باخته روشن شده نه خاموش در ظاهر

با قنده نه فراموش اگر کسی بچین مویستی صعود نماید
 باید شادی کرد نه سوگواری خنده نمود نه زاری
 و اگر چنانچه محزون شدی که بپذیرمندی غصه مخور
 اگر ادرفت من بجای او پدرم و ان شاء الله مهرمان

ع ع

ای پروردگار مهربانم این بنده دیرین و چاکر و رعم
 بعد از بد و طفولیت از پستان محبت شیر خوارم و
 و در آغوش عنایت پرورش دادی و در سایه الطاف
 نشو و نما بخشیدی تا ببلوغ رسید و سن رسید
 یافت از جام عرفان سیرت نمودی و بندای رتبا
 انا سمعنا مناداً یأینادی للایمان ان امنوا بربکم فانما
 فان کردی پس دشت و صحر او کوه و بیابان به پیود

و باحت قدس تیر افان و خزان شتافت لطف
 لغافاگرودید و از صهباء غنابت نوشید و از جام
 کلام جان بخت جروه پر شد محبت چشید سر
 و در هوش شد و می پرست و پر جوش بعد در بیل
 محبت از روز آه نفی جدا باشد و از هدایا کشته
 و سرگردان و اله و حیران بسجده شتافت و در جوان
 الشافت متفر کنید و چون آفتاب رویت در پس برده
 غیب رخ بپوشید شب و روز چون مرغ سر برید دل
 طپیده صد هزار شفت کشید و آب زد و دیده ببارید
 و در آتش فراق بسوخت تا آنکه در این ایام بدرگاه
 احدیت توجیه نمود و بملکوت ابابیت بر پرید
 ای مهربان یزدان من این مرغ بال و پر شکسته را در

آشیان عنایت لانه بخش و این بنده ضعیف را
 در جوار رحمت پناه ده در دریا می مغفرت مستغرق
 زما و در ظل عفو و موهبت ساکن کن ای کریم
 رحم کنه کاریم اما بدرگاه احدیت پناه آوریم
 و بر قصوریم اما بعفو و غفرانت مسروریم بجز
 خطائیم اما بفیض عطایت امیدواریم ظلمت
 صفریم اما بنور بهایت روشن و پدیدار پس
 عفو کن و غفران نما چه که سراج عافیت این عبید
 خواوش گشت و شش جهت پر ظلمت کردید و
 صبح نورا ز ملکوت ابابیت مشاهده شد و عالم
 آخرت پدیدار گشت در جوار عطایت و جنت
 لغایت اورا نازل گردان و با عظم موهبت برسان

۳۹۹
و منظر احسان با پایان کن تو را کریم توفی رحیم بکنای
لاعبد الحسین نهایت رضایت اینعبد را از زحماتش
برسان والبهاء علیک ع ع

هو الله
جناب بهادر عبدالکریم زحمت شما مقبول خدا قبول نماید
از خدا میطلبیم که اجر عظیم فزاید نماید ع ع

هو الله
جناب آعبد الحسین در حقیقه در این ایام زحمت این
متصاعد الاله را کشیدند علی الخصوص والده شمس
در حقیقه نهایت زحمت را تحمل نمود اجرا ما ع الله
این فداآت بحق بود نه باو و عند الله محبوب ع ع

هو الله

ای سرگشته کوه و دامون و شیفته روی و آشفته موی
 دایره انجمن الهی بوم بپشون لوح مسطور مینوذا گشت و
 ندای ان قلب مجزون مسموع شد این آه و ناله از فرقت
 شاهد و شمع و شهید و باره آن چه جانگداز است و پزیده
 و آواز است و پرسوز و نیاز هست نوشته و دلگشته
 چه که کاشف راز است مضمون پر معانی و فرج مشون
 بود چه که دلالت بر خدمت امرانند و سطوع سراج محبت
 اند داشت ای نوجوان به کام شادمانه از جوانیست
 نه فکر عجز و ناتوانی توجه بملکوت الهی کن و خطاب بوقت ب
 منتها نما قسم بافتاب ملا احمدا که مؤید بشد بید القوی کرد
 جوانی از سرگیری و ناتوانی فراموش کنی و بگوش و خرد
 آن جناب بشیر را بگو ای بشیر از این جهان نام و ننگ بود

جناب بشیر انجمن خان عمید بزرگوار است

وزنگه و صراحت و جفاکش بیشتر و بشیر پیر این یوسف
 الهی کرد جناب منصور را بگو منصور می نه متهم بود درگاه
 نه مجور مذکور می نه مهمول موضوعی نه مفضول پس
 خاطر آزرده مدار پژوه کرده مگرد اگر نماید خواهی تجدید کن
 و توجه برت مجید نما پس چیزی قوی در امور اقدام نما
 ابواب فرج مفتوح بینی و حساب و ملا مکروم و چون
 خوانین مراجعت کردند اگر اصرار زیاد نمودند و بجز اینها
 بعد از رفتنشان روی بسیار خوب و موافق باری جناب
 شخص کا امید هر ششم است بدانید مجری دارید متصد
 اینست که من امید دارم که کوره آتشی پر شده باشی و
 آنکه دل را پر کل و لاله نماز که بگردد آن اطراف نویسی
 موجود کردند که از نونا محبتی برافروزند و رشد و برقی کنند

و انواری بدرخشد و نفع آن برسد و نسائی بوزد و علوی
 مهتر پیدا شود و آثار حضرت اعظم مشهور شود و آیت
 جمال مبارک غشور گردد چه که حال بدتست آن ارض بسیار
 پژمرده است و افزوده و احباب پریشان و آزرده
 ای مهربان هبای من تو مانید کن تو توفیق بخش ما
 افزوده ایم تو در ای آتشی ما پژمرده ایم تو نسائی روح
 بخش نسیم عنایتی و شمیم موهبتی برسان شعاع

هو الله

ای هبائی چه پر هبائی که بنام و نشان و پنهان و عیان
 منسوب بجانانی و شهره آفاق و شدیدای روی سیرافان
 اگر روی پنهان کنی و موی پریشان و صد پرده بر انگیزی
 و بکوه و دشت و مامون گریزی که چاره نه زیر نامت

کامت خبر دم و شهرت از مقصدت فریاد کند حال که
 چنین است بیا یکدفعه ستره جو در آور معروض شهود آور
 در نام و نام و پنهان و عیان و همیکل و جامه و سر و مهر
 و اسرار و بطون و کردار و گفتار و رفتار همه بهائی شو
 ای عشق منم از تو سرگشته و سودا و اندر همه عالم شهود
 بشیدائی ع ع

هوانده

ای بهادر یار و یاورن بهادر بهادری و دلیری
 مردمیدانی و شیر کبر ولی ما را امید چنانست که در
 میدان عرفان جولانی کنی و سمنند باد پیا برانی و بتاری
 تاد لبر مراد بکنند آری و در جهان الهی ارجمند کردی
 سالهای دراز بادیه پیا بودی حال سپانیه باد عشق

جانب بهادر علیه السلام

جمادى اقدم: پیا تا اکر غنم مراد و امانت بر سر احوال و امور
 لغوه نماید و سس سیاه زرد سرخ گردد و کیمیاى آبی
 و قش طاهر گردد. عون آبی حبش بر صولت و تلاش
 است و صون رحمان سبب سرور و غیش کر با ابر
 تبدیل گردد و خریف و خزان بر بیع و بهار منتهی گردد
 غراب و زاغ در کلن خذلان بمیرند و بلبل و باز در کلشن
 و ساعد شهر بار نشیند ع

هوائتد

ای خدا پرست امام قی یعنی بنده امام چه نام خوش
 این نام که سبب پریدن بیام آسمانست حضرت امیر
 شاه کشور اشیر علیه السلام میفرماید *الاسماء تنزل من السماء*
 یعنی نام از آسمان نازل میگردد پس تو که چنین اسم داری

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 اللهم صل علی محمد و آل محمد
 و عجل فرجنا و اجمعین

دلمورت
 انشاء الله بنده وان عسکری تا باقبال و عزت فرزند
 از حد و حصر بسی و چون خورشید فاوری در آن
 کشور و سرزبد رختی بحسب نامت قیام نیا در بسته
 باز شود و کبوتر هم از باز کردد شیر نر نادرسنگل
 اینجا کفار مادمه شود و گریک شبان نماید آن بوم
 بم روه بلینوا گردد تو فالص شو ناظر شو شاخ

هدایت

ای خادوم قبرستان آن جهت تشریح و مبارک
 محافظه نماید و ملاحظه دار چه که صد هزار چراغ آن مصباح
 طائف و صد هزار شاه بنده آن درگاه مرفوع آن در چاه
 حال نور آن مصباح از انظار استوار است و از انشراح
 مجرب اما عنقریب آن نور جهان افروز شود و آن شمع

جان پیران در شام غریب ز یاد الله پاک بجز

حرارتش عالم سوز قدر این فضل وجود را بدان و بشکر آن
قیام نما و البهائم علیک و عیال ثابت علی ثبات الله
ع خ

هو الاهی

صاحب نام رازی علیه السلام

ای حماد صدائق معانی تجلی الله علیک با شراق انوار
جمال بهاء الاهی اگر چه بیجا هر دروادی فرقت و میرانی
و مبتلای حرقت و حرمان لکن فی الحقیقه در محفل یاران الاهی
و دوستان عنوی یادت دگر و فکر است در روی
دبوی قبحان حقیقی حاضر چون شمع روشن پس ای
یاران بیان سببش باشد و بقلب خوش و امیدوار
که فضل ملکوت الاهی عظیم است عظیم و روابط بین
اتباء الله از فیوضات رب قدیم است و شدید و البهائم
علیک یا مین اشتعل بنار محبت الله
ع خ

ای خادم حرم مطامع انوار اسم اعظم از پیش چهری مرقوم
 شد حال نیز این نامه کاشته سکرین حضرت اقدسیت را
 که باین موهبت منقذ کشتی و باین عنایت بیشتر فرام
 در کاهنی که فرار نفوس مقتدره است و مطاف ارواح برود
 نجات انقطاع از ترابش استقام میگردد و زائر و
 بخش حیات از عبادش استنطاق میشود مطامع ابد
 حب الاهی است و مشرق الطاف غیر قنای طوبی است
 زار ذلک المقام المقدس طوبی لثام تعطر من النفات
 المعطرة المنتشرة من ذلک الموقع الازدهر و بشارة
 نفس قد تدن حوله بقلب فاضع و سیکل فاشع و قلب
 مشرق و حشاء ملتهب و دموع منبج و کبد مضطرب

بنا بر این که این کتاب
 در حقیقت یک کتاب
 است که در آنجا
 نوشته شده است
 و این کتاب
 در حقیقت
 یک کتاب
 است که در آنجا
 نوشته شده است

عیالک المظلومه الغدته التي احترقت بنار جهنم رتها و
 ذابت من شدة حريرة الفراق آنچه منها اهل القربین
 وغایت مقصود ملائکه عالیین است جناب شیخ بابو کماله
 مجری نمود از قبل شهادت در رضیه مبارکه بالنبیة شمه باروشن
 کرد و همچنین ماکل در یوم مخصوص بالنبیة از جناب رفیع
 رفیع و شام و جمیع دوستان و یاران ارض شین در روزی
 منصوره زیارت مخصوص نمودیم فاستبشر و ابته الشاق
 العظمی و هذه المنزه اخلای و هذه العظیة النوراء و لبها
 علیک و علی ائمتنا و الله عبد البهائم

هو الأبوی

ای خادم درگاه حق این خادمی تو از شهنتا ہی عالم
 برتر است و این بندگی تو از سلطنت جهان برتر

زیرا این شهر باری جهان سراب بقیع است بگایه ستم
 نقیع و لکن فادمی تو سلطنت باقیه است و هلو
 سماوات عالیه فنعم ما قال عبید و اکثر الملکوت عبید
 و عبید هم اضحی له الملکوت فادما بارتی این بیامره غرود
 ردا و عزت قدیمه است و این خاک بندگی تاج و
 افسر شهنشاهی جهان باقی این است که اکلیل جلیل
 این عبید ذلیل در درگاه جمال ابی مقام غنودیت است
 و خنیم مباحات قیام بر بندگی این غنیه علیاست
 اللهم وفقنی عاذاک و حققنی بذک انت انت
 الموفق القدير ع خ

هو الأبی

یا من اشتعل بالنار الموقدة فی برتیه استیناء هر چه در

جناب الامیر علی علیه السلام

کمال استعجال مرقوم میشود چه که هیچ وجه مجال نیست
 ولی انجذابات قلبیه بحسب احتیاج الرحمن سبحانه درند
 فورانت که امواج بحر عظیم مشغولیات از ذکر احتیاج
 رحمن مانع و حاصل کردد رب ابد عبادک هذا عا الا
 الی باب قدینک والضرعة الاسماء الوهبتک و
 الاشتغال بکرمک و الانجذاب بنفحاتک و التمسک
 بعروفتک و الثبوت على عهدک و ميثاقتک و الانتفاع
 بعصراطک و الاستغناء من انوارک و التبلیغ
 لامرک و النشر لطیب ذکرک و ثناک انک انت
 الکریم الرحیم الوهاب و بعبادک رؤف رحمن عا غ

هو الابهی

الهی درستی و رجائی و فایه امالی استک بفضلک

فانیرتلا محو علی سائر الابهی

رحمتك التي خصت بها خيرة خلقك ونزلتها
 على أغرة عبادك وبهويتك الكبرى التي استضاء
 بها وجه اجابك وبمورك القديم وجهالك الذي
 تجلل بغير الخفي عن ابصار الناظرين ويلوح و
 يضيئ في الملكوت الاعلى رفيقه الابن جبروت ^{غيب}
 لا هوته الاسمي بان تنزل على عبدك هذا كل رحمتك
 وجودك واحسانك وتؤيده على الاستقامة على امرك
 والقبول على كلمتك وتؤيته حسنة الدنيا والآخرة
 وتبارك له في كل شئونه وتجدد محفوظاً مصوناً في
 صون حمايتك وشمولاً بلخطات عين رحمانتك
 انك انت الفضال الجواد الكريم الرحيم رب ثبت قدمي
 واشدد اذني على خدمة امرك واحبلني من عبادك

الراشدين عبد البهاج وبلغت حتى بكبرى الى
حضرت رفيع الرفيع واسئل رب ان يوفقه على عماله
كله بين العالمين عبد البهاج

هو الابي

جانب
الذي
بك
بك
بك

سبحانك اللهم يا الهى انت الذى تجلب من انوار احد
اجبيت الموجودات وابتشراق من به طلع رحمانيتك
نورت الممكنات هتلك بامك الا اعظم وتورك
الاقدم وجمالك النور وصرطك المستقيم منهجك
القويم وواسطتك العظمى ووسيلتك العليا
وايتك الكبرى ان تزيدي عبدك هذا من التبر
الوثقى وموهبتك الخلاء وتحنك العليا ثم
قدر كل خير قدرته خيرة فلقك وهبته لبره

عبارك واغظية لسفرة كرامك لخطرك واجعله ثباتاً
 مستقيماً امرتك وسبكت انك انت انك انت انك انت انك انت
 والرحيم بالارقاء افضل انك انت انك انت انك انت
 انت الفخر العظيم ع

هو الله

الذي يبدى ترى عبارك المهاجرين فاعلم في مثل
 التبطل اليك وارقاتك الجاوين متهملين الى اشارة
 رحمتك بالتوكل عليك واحضرك انك انت انك انت انك انت
 من الاقطار الساعة الاناء واعيد من انك انت انك انت
 نورانيتك وانصوبين يدك قد اجتمعوا في هذا المثل
 الحافل والبيع الجامع متهملين الى حضرت رحمتك
 متعبرين الى ملكوت ربانيتك متبتلين الى حيرت

ذابت

فردايتك مشتعلين بنار جنتك منقطعين عن دنك
 مشتغلين بذكرك وثنائك متمكين بذيل داء كبرياك
 متشبثين بحبل عبوديتك ناظرين الى ملكوتك الالهي
 وادعائك الالهي ليرثوا عبادك المتصاعدين واجابك
 المتعاصرين في هذا الجمع الالهي وسمعوا ذكرك وثنائك
 عليهم في هذا الخلق الالهي اي رب نحن عباد خضعت منا
 الاخوان لقدرة ملكك الباهرة وذلنا من الارقاب لعظمتك
 الباهرة وعنت منا الورد لسلطنتك الزاهرة تدبرنا
 عن كل اجهات الى جهة ربانيتك وانقطعنا عن كل امن
 في الافاق موجهين الورد الى وجهه فردايتك فانزلين
 عن كل اخلق المدين عونك وصور حمايتك يارسين
 عن جميع اجهات متروكلين عما حفظك وكل ائمتك غافلين

عن كل الوری مشتغلین بذكرک ثناک ای رب
 نحن ضعفاء اجزائی کف عرک و آقدارک و فقراء
 اعنتنا بکنوز لطفک و احسانک و عجزة لذنا بباب
 اقدتیک و مرضاء قد التجانا الی معدن ثناک ای
 رب ایدنا علی البتلة امرک و التخلص مما لا یرضی به
 نفک و الاستغناء عما دذک و الانقصار فی شر
 نفحاتک و الاستظار فی اعلا حکمتک و از وجودها
 بنور قدمت دینک و عطر ثامننا بانفاس طیب
 ایاک و اجعل ابصارنا بمثابة خفق رایاتک و فطس
 وجودها لوجهک الکریم و اجعل قلوبنا سرر سلطنة ذکرک
 البدیع و ارواحنا سطلع انوار عظيمة جلاک العدم و
 اقدنا منجذبة بأشعة ساطعة من نورک المعظم العظیم

اي ديت ثبت اور امناء عجموديه عتبتك التاميه و
 نور سر ائزنا بانوار سراج رقيه معصرتك الرحمانيه و اولنا
 مستقرين على هذا المركز العظيم و ثابتين على هذا المقام
 العالى الذى ذلت كينونه العظمة لغزته و منضعت ذاته
 الجلال لسمو عظمته و ما طرين الى ملكوتك الذى تجل بل
 البعافى غيب العما و نطلل في ظلمة ملكوت الانشا و نك
 انت الكريم الرحيم اللتان اي ديت نور محمدنا هذا يذكر
 عبالك الذين امنوا بك و باياتك و اليقنوا بظهورك
 و سلطانك و عرفوا جمانك و اجتموا النوار و جهك و لبوا
 لندائك و اجرو اليك و جاوروا اليك و وفدوا
 عليك و سبحوا في هذا السبح العظيم و منهم يا الهى عبدك
 العتاق الذى فتح عليه ابواب العرفان و اشترته فى بحر

والاشجان ونويت فؤاده بنور الايمان حتى استنزل في
 ظل لمة وحدانيتك وروى من بذكر فردايتك جاور
 بيت ربانيتك ورضي برضاك حتى ورد اليك وورد
 على باب جورك ومغفرتك وفاض بالثناء وشرب كأس
 الوفاء ومنهم يا ابا مبرير حبك وسيرة كيف ذكرك
 وسير ايات ثناك الذي شتمك بالنار المودرة في سد
 محبتك واستضاء بالنور الساطع من افرغياتك و
 استقى من عاب شعك الكامل واستغنى من كثر ثنا
 الشامل وايتا في موطنه باعظم ابد الساء والضراء وودى
 ماله وروى في بديك ووقع تحت ظناب صفور صائرة
 وايتا براثن سباع ضارية حتى بنيت بجزوك القاهرة
 وافلحة بعدتك الباهرة فمرار بانلى بدنتك لتورا

فخر ظهور ايامك الكبرياء واستجارك متوجها الى اطلقك
 ذراة وخدم جمالك في سنين متواليات ثم هاجر
 بك الى المدينة الكبرى ماشيا فادما مبتدلا متضرعا
 ندلا وقام بطلبه عاقبتك الى ان سافر منك و
 اورك في هذا التجن العظيم والقطع عن كل مشي
 سوى جهات الكريم ووقع في ذبابة الفراق بعد صعودك
 في ملكوت عيبك يا معطي العطاء واشعل نارا لا
 تخل حيمه وضعف بدنه كانه وهم وخيال وادعكس
 طلال وصعد الى ملكوت خفرائك وخرج الى افق خرك
 احسانك اي رب اكرم مثواهما وانزلهما في نزل حرك
 في الرفيق الاعلى واسمعهما نغمة طيور البقاء واذقهما
 نغمة اللقا وارزقهما ثمرات شجرة الطوبى واجعلهما